

رأیین رأیت

# آخربین انقلاب بزرگ

انقلاب و تحول در ایران

ترجمة

احمد قدين - شهين احمدى



[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

به نام خدا

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

[www.KetabFarsi.com](http://www.KetabFarsi.com)

# آخرین انقلاب بزرگ

انقلاب و تحول در ایران

رابین رایت

ترجمه

احمد تدین / شهین احمدی



مؤسسه خدمات فرهنگی رسا

رابین رایت، ۱۹۴۸ - م  
آخرین انقلاب بزرگ / تألیف رابین رایت؛ ترجمه احمد ندین  
- تهران: خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۸۲.  
۳۸۴ ص.

ISBN 964-317-497-2

فهرست نویسی بر اساس اطلاعات فیبا.

عنوان اصلی: The last great revolution: better:  
turmoil and transformation in iran.

۱. ایران - تاریخ - انقلاب اسلامی، ۱۳۵۷ - علل. ۲. رایت،  
رابین، ۱۹۴۸ - م. - خاطرات. ۳. ایران - تاریخ - پهلوی، ۱۳۲۰  
- ۱۳۵۷. الف. ندین، احمد، ۱۳۲۰ - مترجم. ب. عنوان.

۹۵۵/۰۸۳

DSR ۱۵۵۱ / ۲۴۳

۱۳۸۲

۸۰۲۶۱۲۷ م

کتابخانه ملی ایران



مؤسسه خدمات فرهنگی رسا

صندوق پستی ۵۹۱۹-۱۵۸۷۵

تلفن: ۴۵-۸۸۳۴۸۴۴ فاکس: ۸۸۲۸۱۲۵

چاپ اول / ۱۳۸۲

چاپخانه: غزال - صحافی: فرنو

تیراژ ۲۰۰۰ نسخه

کلیه حقوق محفوظ و مخصوص ناشر است.

مرکز توزیع

پخش رسا - تلفن: ۶۶۱۵۰۴۰ و ۹۱۱۲۳۸۷۴۰۴

خیابان دانشگاه، پایین تر از جمهوری، کوچه شهید سیدعلی بدیهی، پلاک ۱۰

قیمت: ۲۸۰۰ تومان

راه خدا، که همه چیز را با مهربانی نظم  
می‌دهد، آن است که دین را با استدلال‌های  
منطقی در ذهن ما و با محبت در قلب‌هایمان  
جای دهد. تلاش در جای دادن آن به زور و از  
راه تهدید، دین نیست، فرور و وحشت است.

پاسکال





## فهرست

مقدمه ناشر .....	۹
پیشگفتار .....	۱۱
فصل یکم - آخرین انقلاب بزرگ .....	۲۵
فصل دوم - اصلاح دینی اسلامی .....	۶۵
فصل سوم - صداهاى انقلاب فرهنگى .....	۱۱۹
فصل چهارم - مردان تهرانى، زنان اصفهانى .....	۱۸۹
فصل پنجم - عشق، زناشویی و جنسیت در جمهوری اسلامی ۲۲۳	۲۲۳
فصل ششم - چشم‌انداز اسلامی .....	۲۵۵
فصل هفتم - انقلاب به کجا می‌رود؟ .....	۳۱۹
ایران در قرن بیستم - گاه‌شمار .....	۳۷۳
منابع .....	۳۷۷



## مقدمه ناشر

کتاب حاضر، گزارش یک خبرنگار معروف آمریکایی است از وضع اجتماعی ایران، پس از پیروزی آقای خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری، زمانی که موقعیتی فراهم آمد تا مردم ایران از آزادی نسبی در روابط اجتماعی برخوردار گردند. دگرگونی پیش آمده، گرچه برای بسیاری از تحلیل گران اوضاع سیاسی ایران و منطقه، تا حدودی قابل پیش بینی بود، اما تحقق آن موجب حضور بسیاری از خبرنگاران در ایران گردید که نویسنده کتاب حاضر یکی از پرتلاش ترین آنها بود و هرچند گزارش ایشان، به لحاظ ویژگی های حرفه ای بیشتر در پی نمایش تضادهای اجتماعی و ناهمگونی های رفتاری است اما بروز همین ناهمگونی ها خود دلیلی روشن بر وجود نوعی آزادی - هرچند محدود - در جامعه ایران پس از دوم خرداد است که گزارش این خبرنگار به وضوح آن را به نمایش می گذارد.

به هر حال، بررسی وضع جامعه از دید یک خبرنگار خارجی می تواند دستاوردی مهم تلقی گردد که بازگوی دلمشغولی ها و نگرانی های غربی ها نسبت به ایران اسلامی نیز می تواند باشد و از این منظر، برای اندیشمندان و فرهیختگان جامعه، موهبتی است که با تأمل در آن، می توانند وضع اجتماعی ایران را از دید یک غربی که معیارهای او بسیار متفاوت از ما، و همسو با نگرش بخش عمده ای از جهان امروز نسبت به جامعه ایرانی است، بررسی نمایند تا شاید از این طریق - دید از خارج به یک سیستم - اولاً کاستی های رفتاری و اجتماعی را کشف نموده جهت اصلاح آنها به مسئولین فرهنگی و سیاسی یاری رسانند و ثانیاً برای تصحیح برداشت غربی ها، کار فرهنگی و تبلیغاتی درخور جامعه ایرانی - اسلامی را در مورد آشکار نمودن زوایای مثبت و پنهان آن، سامان بخشند.

بنابراین، مطالعه این کتاب که در عین تحقیقی بودن از متنی جذاب و داستانی نیز برخوردار است، بازگویی دغدغه‌هایی است که غربی‌ها نسبت به جامعه ایرانی دارند و فی الواقع، توجه به این موضوعات، انگیزه ناشر برای ترجمه و نشر آن نیز بوده است. به ویژه آن‌که این کتاب نخستین اثر در دسترس است که چهره واقعی ایران پس از دوم خرداد را در آن سوی مرزهای ایران، منعکس نموده است بنابراین برای دست‌اندرکاران این جنبش و نیز عموم مردم در صحنه، فرصتی را فراهم آورده است تا بتوانند اثر آراء دگرگون‌ساز خود را بر نگرش دیگران - حداقل از منظر یک گزارش‌گر غربی - مشاهده نمایند.

اما در کنار تمام این مسایل که انگیزه‌ای کافی برای مطالعه ایجاد می‌کند، توجه به این نکته نیز ضروری است که هرچند نویسنده، به لحاظ تجربه حرفه‌ای تلاش کرده است کلیت جامعه ایرانی را مد نظر قرار دهد، اما به لحاظ غربی بودن که وسعت معاشرت او را تا حدودی محدود نموده است، گزارش او نسبت به قسمت‌هایی از جامعه و محافل خاص پررنگ‌تر بوده است. و ناشر علی‌رغم اعتقاد خود به درایت خواننده که به خوبی می‌توانست این ضرورت را درک نماید، برای چاپ کتاب، ناگزیر از حذف برخی از این قسمت‌ها شده است که خوشبختانه اندک بودن موارد و ویژگی محتوای آنها که اغلب در مورد حضور نویسنده در محافل رقص و خوشگذرانی بوده لطمه‌ای به مطالب کتاب و هدف از نشر آن، وارد نکرده است. هرچند که آنچه عرضه می‌گردد دیدگاه یک آمریکایی است و الزاماً مطابق واقعیت و نظر ناشر نیست.

در پایان، ناشر وظیفه خود می‌داند که مراتب سپاس‌گزاری و قدردانی خود را نسبت به همه آن عزیزانی که موجبات نشر این اثر خواندنی و مؤثر در روند اصلاح جامعه را فراهم آورده‌اند - به ویژه از مترجم توانا جناب آقای احمد تدین و همه مسئولین محترم وزارت ارشاد اسلامی، ابراز نماید.

## پیشگفتار:

### سیر و سفر شخصی من

یک فرد با ایمان برابر است با هزار فرد  
مصلحت جوی صرف.

جان استوارت میل

نمی‌توانیم ملاک‌های اروپایی را در رابطه با ایران  
به کار بگیریم و انتظار داشته باشیم کارمان معیار  
قابل اطمینانی برای عمل ایجاد کند.

لرد بالفور

برای نخستین بار در سال ۱۹۷۳ به عنوان یک گزارشگر جوان به ایران رفتم.  
چهارمین جنگ معاصر خاورمیانه میان اعراب و اسرائیل تازه آغاز شده و خشم  
و عصبانیت سراسر منطقه را در بر گرفته بود. در آن زمان در گزارشی که به  
امریکا فرستادم یادآور شدم ایران تنها کشوری است که به نظر می‌رسد موجه  
است. در گوشه‌ای از جهان که، مردم آکنده از نفرت نسبت به یکدیگر، و اغلب  
نسبت به غرب بودند، ایران از معدود کشورهای امن و آسوده برای خارجیان  
بود. مقدم ما گرامی بود.

ما امریکایی‌ها همه جا بودیم. به مقام‌های دولتی مشاوره می‌دادیم، نظامیان  
ایرانی را آموزش می‌دادیم، دکلهای نفت را برایشان می‌ساختیم، در  
مدرسه‌ها سرگرم تدریس به آنها بودیم، اتومبیل، زبان، مد و فرآورده‌های  
صنعتی و فرهنگی مان را به آنجا صادر می‌کردیم.

هنوز خاطره آن دیدار در ذهنم زنده است. در هتل تازه ساخته شده هیلتن اقامت داشتم. دختر شایسته ایران در همانجا به تازگی انتخاب شده و عازم رقابت برای کسب مقام جهانی بود. در استخر هتل شنا کردم. در زمین هتل به بازی تنیس پرداختم. و با عمویم در "بار" هتل به صرف مشروب پرداختم. عمویم از دانشگاه کالیفرنیا، از جمله ۴۰ هزار امریکایی بود که در آن زمان در ایران کار می‌کردند. او به دولت در زمینه نحوه نوسازی نظام کتابخانه ملی مشاوره می‌داد.

تهران از جمله شهرهایی بود که هر خارجی در آنجا کسی را می‌شناخت که دوستش یا آشنای دوستش بود.

تصویرهایی که از ایران سال ۱۹۷۳ در ذهنم نقش بسته، تصویرهای آشنا و حتی اطمینان‌بخش بود. یادم هست روزی در راهروهای پر پیچ‌وخم بازار بزرگ تهران قالیچه‌های بزرگ ابریشمی را می‌دیدم که بر در و دیوار آویخته و عکس جان‌اف‌کندی و محمدرضا شاه بر آنها بافته شده بود. بولوارهای عمده شهر به نام فرانکلین روزولت، دوایت آیزنهاور، الیزابت دوم ملکه انگلستان و وینستون چرچیل بود که زمانی از ایران دیدار کرده بودند و این خیابان‌ها به نامشان نامگذاری شده بود.

ایران در آن زمان کشوری بود که برای زنان امریکایی جاذبه داشت. من در سفر به آن کشور، خود را در یک کشور اروپایی حس می‌کردم. همه جا می‌توانستم بروم، عملاً هر کاری می‌توانستم بکنم. می‌توانستم با هر کسی صحبت کنم و هر لباسی که می‌خواستم بپوشم. دامن‌های کوتاه مُد بود و ایرانی‌ها خود در ساحل دریا بیکینی می‌پوشیدند.

اما تا حدی این همه توهم بود. شاه خودکامه با تردستی یا مهارت و گاه با ناشی‌گری، اوضاع را به شدت در کنترل داشت. شاه، ایران را به سمت و سویی می‌برد که هر کسی از نظر سیاسی یا فرهنگی مخالف بود، می‌بایست بهای مخالفتش را بپردازد. بعضی‌ها از نظام کنار نهاده می‌شدند یا آشکارا مورد انکار قرار می‌گرفتند. بعضی‌راهی زندان‌ها می‌شدند و معدودی هم از جمله آیت‌اله

خمینی به تبعید رفتند.

گاهی خارجی‌ها بیشتر از ایرانیان احساس آسودگی می‌کردند شاید تا حدی به دلیل نسخه‌برداری سطحی از غرب و شاید هم تا اندازه زیادی بدان سبب که هر چه می‌خواستند در اختیارشان بود. یک دهه پس از انقلاب یک روزنامه‌نگار ایرانی سعی می‌کرد مسأله را برایم بشکافد.

او می‌گفت: "فکر می‌کردید ایران را می‌فهمید چون شاه به زبان انگلیسی حرف می‌زد و وزیرانش شکسپیر را خوانده بودند. فکر می‌کردید او خوب است چون نقش خودتان را در وجودش می‌دیدید. اما او هم درست به اندازه شما ایران را شناخته بود. دلیل شکست هر دو شما هم همین بود." (۱)

بعد از سفر اولم خیلی وقت‌ها فکر بازگشت به ایران به کله‌ام می‌زد اما البته هرگز فکر نمی‌کردم که ایران مسئله خاصی برای من به عنوان یک خبرنگار داشته باشد. مدت‌ها در افریقا و اروپا خبرنگار بودم تا اینکه در سال ۱۹۷۹ (۱۳۵۷) انقلاب ایران پیش آمد و بعد هم تسخیر سفارت امریکا در تهران. ایران در صدر اخبار جهان قرار گرفت و من هم به آنجا بازگشتم.

تصویرهای خشم انقلابی آن روزها همچنان در ذهنم زنده مانده است، یادم نمی‌رود که در سفر دوباره‌ام به تهران، خلبان پیش از سلام و ارسال پیام به مسافران، سخن را با نام خدا شروع کرد: «بسم الله الرحمن الرحیم». به هواپیمایی جمهوری اسلامی ایران خوش آمدید».

و از آن پس هر جا سخنرانی رسمی یا پخش تلویزیونی بود با نام خدا آغاز می‌شد. سطر اول همه نوشته‌های رسمی - وصیت‌نامه، قباله و سند ازدواج - همین جمله بود. نام خدا در نقش پرچم رسمی جمهوری اسلامی، آرم‌های تجارتنی، سربرگ نامه‌های دولتی و حتی شعارهای خیابانی ذکر می‌شد و به صورت سلام عمومی در آمده بود، چیزی مثل «هموطن» در انقلاب کبیر فرانسه، و «رفیق» در انقلاب بلشویکی روسیه.

پیش از پیاده شدن از هواپیما در فرودگاه مهرآباد، مهماندار به من کمک کرد تا روسری‌ام را محکم کنم و دکمه‌های روپوش را تا پایین ببندم به طوری که

همه موهای سر و گردنم پوشیده شود. ده عدد تنسوپلاست [چسب زخم] هم داد تا روی ناخن‌های لاک زده‌ام. بچسبانم.

در سالن گمرک فرودگاه صف طولانی مسافران در انتظار بودند. مأمور گمرک چمدان مرا به منظور یافتن وسایل ممنوعه فرهنگی به دقت تفتیش کرد و ورق‌های بازی را یکی یکی با حوصله پاره کرد. من مورد تفتیش بدنی هم قرار گرفتم. در مورد ارز سؤال کردند و مبلغ دقیق پولم را یادداشت کردند تا در بازگشت مشخص شود من در بازار سیاه ارز معامله نکرده‌ام. دلار در آن بازار به شدت مورد تقاضا بود. اینها قطره‌ای از دریایی بود که نشان می‌داد ایران چقدر عوض شده است. برای کسی که قبلاً ایران را دیده بود. جمهوری اسلامی یک کشور کاملاً متفاوت به نظر می‌رسید. همه مناظر آشنا از میان رفته بود. و همه فعالیت‌ها به جز کار و زندگی در خانه متوقف مانده بود.

مراکز فرهنگی را به زور تعطیل کرده بودند. دانشگاه‌ها تا زمان بازبینی برنامه‌ها بسته بود. موجودی مشروب‌فروشی‌ها همه از بین برده شده بود و آنها را هم تعطیل کرده بودند. مأموران امر به معروف و مرقب دوروبر بودند. شب‌ها اغلب، خیابان‌ها خلوت و خالی بود چون عابر و مسافر را در نقاط بازرسی کمیته و سپاه مورد تجسس قرار می‌دادند.

مد هم تغییر کرده بود. زنان را به زور وادار کرده بودند چادر سر کنند. عده‌ای به همین خاطر از خانه‌هاشان بیرون نمی‌آمدند. مردها برای نشان دادن وفاداری به نظام ریش گذاشته بودند. کراوات، مظهر مد غرب و ممنوع شناخته شد. و در چنان جوئی سخن گفتن از دختر شایسته ایران در آن سال بیشتر به شوخی شبیه بود.

با جابجایی قدرت، نام‌ها هم عوض شده بود. سخنی از واژه "شاهنشاه" در میان نبود به جای واژه‌های سلطنتی، اصطلاحات دینی را گذاشته بودند. و حالا آیت‌اله جای شاهنشاه را گرفته بود و امرای جدید همان حجت‌الاسلام‌ها بودند. نخستین سفرم به عمق انقلاب ایران گاه غیر عادی، اغلب همراه با چالش و خیلی وقت‌ها جالب بود. طی بیست سال من مرتب به جمهوری اسلامی سفر



کردم و وزارت ارشاد گله داشت که من بیش از هر امریکایی دیگر به ایران رفته‌ام. در این سفرها با زیر و بم‌های انقلاب آشنا شدم و به تأثیراتی که بر جهان خارج داشتند پی بردم. بسیاری از رویدادها تأثیری فراموش ناشدنی بر جای نهادند. دهه نخست انقلاب سرشار از لحظه‌های پر از احساسات بود.

هنوز آثار خستگی همراه با نشاط را در چهره‌های ۵۲ گروگان امریکایی که در فرودگاه الجزایر از هواپیما پیاده شدند به یاد دارم. من همه تلاش‌های دولت کارتر در زمینه میانجی‌گری و آزادی گروگان‌ها را پوشش خبری داده بودم و در آن شب سرد و بارانی ماه ژانویه همراه با گروه کوچک خبرنگاران در فرودگاه الجزیره منتظر بودیم ببینیم به هر حال ماجرا پایان می‌یابد یا خیر.

تهران آنقدر معطل کرد تا دولت جیمی کارتر رفت و رونالد ریگان در مقام ریاست جمهوری جدید سوگند کرد سپس گروگان‌ها را به الجزایر فرستاد. با نگاه به چهره یکایک گروگان‌ها که از پله‌های هواپیما پایین می‌آمدند احساس می‌کردم چقدر احساس آرامش می‌کنند که از جمهوری اسلامی خارج شده‌اند. من خود نیز در آن سال‌های پر تنش هرگاه سوار هواپیمایی می‌شدم که تهران را ترک می‌کرد چنان حالتی داشتم.

چند ماه بعد، از رم به بیروت منتقل شدم و ایران بخشی از حوزه مأموریتم شد. کنترل شدید بر مطبوعات در مواردی از جنگ ۸ ساله عراق با ایران اندکی کاهش می‌یافت این موارد هنگامی بود که عراقی‌ها دست به شرارت عمده‌ای زده بودند یا ایرانی‌ها به پیروزی بزرگی دست یافته بودند. به خبرنگاران در این موارد روایت داده می‌شد تا به ایران بروند. من هم با نیروهای ایرانی به جبهه می‌رفتم، در مرداب‌های جنوب باختری، در گرمای طاقت فرسا روپوش بلند بر تن داشتم و آرزو می‌کردم روپوش را از تن درآورم. آرزویی بیهوده. در ایران با قربانیان شیمیایی عراق هم مصاحبه کردم، با اسیران عراقی نیز گفتگو داشتم. در طول جنگ، بخش اعظم وقتم در ایران را در بهشت زهرا می‌گذراندم و در این بزرگترین گورستان جهان با خانواده قربانیان نظامی و غیر نظامی جنگ صحبت می‌کردم.

هنوز به خوبی یکی از مراسم تشییع جنازه شهید جنگ را در بهشت زهرا به خاطر دارم. دو مرد در قسمت عقب یک اتومبیل سواری بزرگ دستگاه پخش صدا را تنظیم می‌کردند که از دو بلندگوی بسیار قوی در بالای اتومبیل صدای قرآن پخش می‌کرد. تصویر شهید را در گل‌های زیبا قاب کرده بودند و جنازه در یک آمبولانس بزرگ حمل می‌شد. در عقب آن باز بود. جوانان، بستگان سرباز شهید یا دوستان و همقطارهایش دنبال جنازه می‌رفتند. اقوام و دوستان در اتوبوس‌ها از عقب می‌آمدند. بر اتوبوس شعاری درشت نوشته شده بود: "شهادتت مبارک".

ترافیک بهشت زهرا بسیار سنگین بود و پلیس راهنمایی هم بیهوده بلند بلند سوت می‌زد تا راه را باز کند.

جنگ هم مثل سایر صحنه‌هایی که دیده بودم از لحظه‌های انسانی سرشار بود. یادم نمی‌رود در سال ۱۹۸۲ در جبهه جنگ نزدیک دزفول با گروهی از پاسداران صحبت می‌کردم. می‌پرسیدند آیا در میان خبرنگاران، کسی از امریکا آمده است؟ با بی میلی دست بلند کردم. من تنها خبرنگار امریکایی بودم. چند تایی شان مرا به کناری کشیدند و می‌خواستند بدانند در مسابقات فوتبال امریکا تیم نبراسکا برنده شده یا اکلاهما. آیا گروه "پینک فلوید" نوار جدید بیرون داده است یا نه. وقتی گفتم تا این لحظه اسم پینک فلوید را نشنیده‌ام با سوءظن به من نگاه کردند.

در نخستین دهه انقلاب، گزارش‌هایی در مورد گسترش اسلام مبارز در سراسر خاورمیانه تهیه کردم. بخش بزرگ این جنبش‌ها از ایران الهام می‌گرفت. تهران یا به طور مستقیم و یا به وسیله طرفدارانش در این یا آن کشور به اوج‌گیری جنبش‌ها دامن می‌زد.

در مورد نقش مستقیم یا غیر مستقیم ایران در کشتار امریکاییان در بیروت، حالتی آمیخته از خشم و عذاب داشتم. دود سیاهی که مثل ابر بر فراز سفارت ایالات متحد امریکا در بیروت قرار گرفته بود به خوبی در خاطر من مانده است. در آن آوریل سال ۱۹۸۳ یک بمب‌گذار افتخاری با کامیونی از مواد منفجره به

سرعت به داخل سفارت امریکا رفت و همه ساختمان را که تا پیش از آن با آرامش بر ساحل مدیترانه سر برافراشته بود به هوا برد. روزهای متوالی شاهد تلاش گروه‌های نجات لبنانی بودم که اجساد تکه‌تکه شده را در کیسه‌های آبی پلاستیکی می‌گذاشتند تا برای آزمایش و تشخیص هویت به مراکز مخصوص فرستاده شود.

۵ ماه بعد با یکی دیگر از ماندگارترین خاطره‌های دوران خبرنگاریم مواجه شدم. طی دو بمب‌گذاری در مقر پاسداران صلح امریکایی و فرانسوی در بیروت، امواج صوتی ناشی از انفجارها شیشه پنجره‌ها را تا کیلومترها پیرامون این مقرها پرتاب کرد. این بار هم روزها در پایگاه امریکایی در نزدیکی فرودگاه بین‌المللی بیروت شاهد بیرون کشیدن اجساد تکه‌پاره شده از زیر آوارهای بتون آرمه بودم. اینجا مقر تفنگداران دریایی بود. از زمان جنگ ویتنام، این بزرگترین میزان تلفات انسانی بود که نظامیان امریکایی در جریان یک حادثه متحمل می‌شدند. شش ماه بعد بار دیگر سفارت امریکا در بیروت هدف حمله بمب‌گذاران قرار گرفت هر چند مکانی که برای سفارت انتخاب شده بود ظاهراً امن بود. من در جریان هر سه بمب‌گذاری، دوستان و افرادی را که بنا به شغلم با آنها تماس داشتم از دست دادم. دوستان ایرانی در لبنان، مدعی دست داشتن در عملیات شدند یا در هر سه مورد پیوندهایی داشتند. این دوستان در سال ۱۹۸۲ به دنبال حمله اسرائیل به لبنان و آمدن سپاه پاسداران انقلاب اسلامی به جنوب لبنان مورد حمایت تهران قرار گرفتند. من در جریان سفر بعدی به تهران، با فرمانده کل سپاه، در مورد نحوه مسلح شدن، آموزش دیدن و تشویق شدن شیعیان لبنان به مقاومت توسط ایران گفتگو داشتم.

رویارویی امریکا و ایران زمانی جنبه شخصی‌تر به خود گرفت که موج گروگان‌گیری در لبنان، جای بمب‌گذاری افتخاری را گرفت. نزی اندرسن و تام سانزلد دوستان من بودند که مدت‌های مدید در حالت گروگان نگه داشته شدند. علاوه بر این دو، بیش از صد نفر از کسانی را که در فاصله سال‌های ۱۹۸۴ - ۱۹۹۱ در لبنان به گروگان گرفته شدند را می‌شناختم. طرفداران ایران

در لبنان، اقدام به گروگان‌گیری را به خود منسوب می‌کردند. سرانجام من هم مثل اکثر خبرنگاران غربی ناچار شدم در پی ربه‌ده شدن نزی اندرسن بیروت را ترک کنم. معلوم بود که خبرنگاران هم دیگر مصونیت ندارند. دفتر کار من هم در همان ساختمانی بود که نزی اندرسن در آنجا کار می‌کرد و ربه‌ده شد. من فکر می‌کردم بزودی به بیروت باز می‌گردم. فکری اشتباه و نادرست. نزی اندرسن هفت سال به‌عنوان گروگان ماند تا سرانجام ایران به آزادی او کمک کرد و آزاد شد. من هرگز به ماشین تحریر، بایگانی، لباس‌ها و اثاثیه‌خانه و دفترم دسترسی پیدا نکردم.

رابطه ایران - آمریکا مضمون مکرر و دو دهه نخست انقلاب بود همین‌طور هم موضوع برخورد من با جمهوری اسلامی. من از تهران و واشنگتن ماجرای معامله پنهانی سال ۱۹۸۵ - ۱۹۸۶ را مفصل گزارش کردم. در آن زمان ایران در قبال کمک به آزادی گروگان‌ها وعده دریافت اسلحه را از آمریکا دریافت کرد. مدیر هتل استقلال (هیلتن سابق) حتی اتاقی را به من نشان داد که اولیور نورث و سایر اعضای هیأت نمایندگی آمریکا در آنجا اقامت داشتند. او با شادی به من گفت "مثلاً این مأموریت بسیار محرمانه بود در حالی که همه می‌دانستند آنها اینجا هستند".

در سال ۱۹۸۷ در هتل والدورف آستوریای نیویورک صبحانه را با رئیس‌جمهور [آیت‌اله] علی خامنه‌ای صرف کردم. او نخستین رئیس‌جمهوری ایران بود که آمده بود در سازمان ملل سخنرانی کند. در جریان بمب‌گذاری‌های سال ۱۹۸۰ ایران در جریان انفجاری که در میکروفن روی داد مجروح شد و یک دستش از کار افتاد. مأمور محافظ او برش‌های نان سرد و میوه را برای صبحانه‌اش آماده می‌کرد. همان روز در سازمان ملل متن سخنرانی قبلاً تهیه شده را کنار نهاد. در آغاز آن متن با لحن ملایمی از ایالات متحد آمریکا یاد می‌شد اما به دلیل هجوم هلی‌کوپترهای آمریکایی در خلیج فارس به یک کشتی ایرانی در همان روز، رئیس‌جمهوری تصمیم گرفت از خواندن آن متن صرف‌نظر کند. در ماجرای به آتش کشیده شدن کشتی ایرانی سه ملوان ایرانی کشته و ۲۶

تن دستگیر شدند. ایران مدعی بود که کشتی ایران از یک کشتی بازرگانی بوده اما واشنگتن عکس‌هایی را در دست داشت که نشان می‌داد کارکنان کشتی در حال مین‌گذاری خطوط دریایی خلیج فارس بوده‌اند خطوطی که از نظر صادرات نفت جنبه حیاتی داشت و [آیت‌اله] خامنه‌ای هم به جای تنش‌زدایی با شیطان بزرگ، واشنگتن را مورد حمله قرار داد. این موضوع به خوبی نشان می‌دهد مقاصد دیپلماتیک و رویدادهای جاری جنگ در بسیاری موارد با هم تعارض داشته و یکی دیگری را کنار زده است.

اما این جریانی دو طرفه بود. در سال ۱۹۸۸ به سردخانه‌ای در ایران برده شدم تا اجساد از آب گرفته شده مسافران ایران‌ایر را از نزدیک مشاهده کنم. هواپیمای مسافربر ایرانی عازم امارات، بر فراز خلیج فارس مورد حمله ناو امریکایی یو. اس. اس. وینسنز (V.ss. vincennes) قرار گرفت و هر ۳۰۰ مسافر و از جمله ۶۶ کودک بر اثر انفجار هواپیما و سقوط در آب جان باختند.

غم‌ها، عاطفه‌ها و افراط‌گرایی‌های نخستین دهه انقلاب ایران موضوع اصلی دو کتاب اولم، با عنوان‌های خشم مقدس و به‌نام خدا بود. در اولی به ظهور اسلام مبارز در سراسر منطقه پرداختم و در دومی ده ساله اول انقلاب ایران از بازگشت آیت‌اله خمینی در سال ۱۹۷۹ تا درگذشت او در سال ۱۹۸۹ را شرح دادم.

اما آنچه مرا به سوی ایران می‌کشاند چیزی بیش از صرف رویدادهای خبری بود و همین چیز باعث می‌شد من در طول دهه دوم انقلاب بارها و بارها به ایران سفر کنم هر چند در این دهه رویدادهای ایران در صدر اخبار نبود و تهدیدها این چنین صریح و بی‌پرده نشده بود. ایران به چند دلیل برایم جاذبه و افسون داشت.

یکی اینکه انقلاب ایران یکی از نقطه عطف‌های بزرگ قرن بیستم بود. در خاورمیانه در طول قرن تنها دو رویداد با آن قابل مقایسه‌اند: ایجاد دولت اسرائیل، و فروپاشی اچرانوری پانصد ساله عثمانی و پیدایش دولت‌های عربی معاصر انقلاب ایران به مراتب فراتر از مرزهای خاورمیانه رفته و بر قیمت

نفت، الگوی جنگ، تروریسم و استفاده از دین در سیاست و سطح جهانی تأثیر نهاده است.

دوم، اینکه ایران به مراتب با ارزش تر از آنست که بتوان دست کم در بلند مدت، نادیده اش گرفت. منابع آن، پهناوری کشور، موقعیت ژئواستراتژیکی و بازارهایش آن را به یکی از نخستین کانون های ثروت جهان تبدیل کرده است. از قرن چهارم پیش از میلاد به بعد چهره های تاریخی جهان در صدد تسخیر این سرزمین بر آمده اند چون ایران در چهار راه تمدن ها بوده است. از اسکندر مقدونی تا استالین و از ارتش اسلام تا چنگیزخان و تیمور لنگ همه به ایران چشم دوخته بودند.

ایران امروز هم همان موقعیت محوری را دارد. با ترکیه، عراق، پاکستان، افغانستان، آذربایجان، ارمنستان، ترکمنستان، اروسیه، قزاقستان | عربستان سعودی، قطر، بحرین، امارات متحد عربی، عمان و کویت هم مرز و همسایه است. طولانی ترین مرز را با خلیج فارس دارد که ۴۰ درصد نفت دنیای صنعتی غرب از آن عبور می کند و صادر می شود. ثروتمندترین و آسیب پذیرترین کشورهای جهان در آن سوی آب های خلیج فارس، همسایگان جنوبی ایران هستند.

سوم، اینکه ایرانیان، مردمی خاص اند. من در طول سال ها نسبت به حکومت های ایران حالات عاطفی گوناگونی داشته ام از بی عدالتی در آن کشور به خشم آمده ام، از غرور دولت ها احساس بیزاری کرده ام از فساد آن سرخورده شده ام و از ناکارایی اش حیرت کرده ام. اما روز بروز ایرانیان، را بیشتر تحسین کرده ام. شاید خیلی از ایرانی ها و امریکائی ها با این نظر موافق نباشند اما من از شباهت های عجیب این دو مردم تکان خورده ام: شباهت ها به رغم تاریخ ها و پیشینه های متفاوت، هر دو ملت، سخاوتمند، مشتاق، کنجکار، بسیار مغرور، غالباً کمی ساده لوح، آسیب پذیر، ناامن و در حدی باور نکردنی مهمان نوازند.

دیوید سنت وینسنت در کتاب راهنمای جهانگردی ایران با عنوان سیاره

تنها می‌نویسد: "ایرانی‌ها نسبت به خارجی‌ها در مهمان‌نوازی سنگ تمام می‌گذارند." (۲) او که در سال ۱۹۹۲ به اتهام واهی توطئه برای وارد کردن کتاب آیات شیطانی سلمان رشدی به ایران در دادگاه انقلاب محاکمه شد، در این راهنما می‌نویسد: "از اینکه دعوت ایرانی‌ها به مهمانی را قبول کنید نترسید. ایرانی‌ها عمدتاً تفریح‌شان را در خانه سپری می‌کنند و اگر سعی نکنید آنها را در وضعیتی که خود می‌خواهند ببینید هرگز آنها را نخواهید شناخت." (۳)

سنت وینسنت ۴ بار به ایران سفر کرد اما بار آخر به دلیل اخراج او از کشور، کتابش نیمه تمام ماند. دولت ایران در ازای اخراج چند ایرانی از بریتانیا وی را از کشور اخراج کرد. او در قضاوتش درباره ایرانی‌ها درست می‌گوید، معاشرت با ایرانی‌ها از حد مهمان‌نوازی‌شان بسی فراتر می‌رود. هنگام صرف غذاهای ایرانی، کباب بَرّه، جوجه کباب با زعفران پلو، پنیر گوسفندی، نان لواش و پیاز، دوست دارند گپ بزنند و بحث کنند. از موضوع‌هایی مثل الحاد، دست کم در سر آغاز بحث طفره می‌روند. سیاست، دین، حقوق زن، پول و حتی سکس، و کنترل موالید می‌تواند جزو گفتگوهای سر میز شام باشد. کنجکاوی و صداقت دو صفت بارز ایرانی است. حاضرند در هر زمینه به گفتگو بپردازند و انقلاب هم، دست کم در خلوت خانه‌شان، آنها را از این گونه بحث‌ها باز نداشته است. و خصیصه دیگر: استاد نظریه‌پردازی توطئه و دسیسه‌اند! در میان مسائل مورد علاقه‌ام طی دو دهه گذشته پرداختن به سناریوهای حیرت‌انگیز از این دست است. هر چند شواهد فراوان و قاطع عکس نظریه‌هاشان را اثبات می‌کند اما تا آنجا پیش می‌روند که می‌گویند بردن شاه و آمدن آیت‌اله توطئه سیا بوده است! هنوز صدها ایرانی را می‌شناسم که معتقدند امریکا در راه‌اندازی انقلاب ایران نقش داشته است! بعضی دلیلی ندارند جز اینکه می‌گویند اگر واشنگتن اجازه نمی‌داد و یا ترتیب کارها را نمی‌داد انقلابی در کار نبود.

اما همه ایرانی‌ها یک جور فکر نمی‌کنند بنا به یک مثل قدیمی ایرانی وقتی ۵ ایرانی در جایی باشند دست کم ۶ عقیده متفاوت ابراز می‌کنند. به رغم

برداشت‌های ناپایدار روزهای نخست انقلاب، باید گفت کلیشه‌سازی از ایرانیان در مجموع، کاری غیر منصفانه است. ایرانی‌ها از نظر قومی، زبانی و دینی از تنوع برخوردارند.

از نظر قومی ایران در چهارراه جغرافیایی قرار داشته و در این نقطه عرب‌ها، قفقازی‌ها، مردم آسیای میانه، ترکیه، و آسیایی‌های شبه قاره به هم می‌رسند. در شمال خاوری، ترکمن‌های ایران، کشاورز و پرورش دهنده اسب‌اند، کردها در غرب، بلوچ‌ها در جنوب خاوری، عرب‌ها در ساحل جنوب باختری، لرها در کوهستان‌های زاگرس (که آمیزه‌ای از عرب‌ها و ایرانی‌ها هستند)، قبیله‌های چادر نشین در جنوب، و در شهرهای ارمنی، مغول‌ها، افغان‌ها، و هندی‌ها و البته اکثریت فارس‌ها که همه جای کشور هستند، و سرانجام، آذری‌های ترک زبان از استان آذربایجان در شمال باختری به سوی شرق که  $\frac{1}{4}$  جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند و بزرگترین اقلیت‌اند. ایران اکنون جمهوری اسلامی است و اکثریت عظیم مردم مسلمانند و شیعه دوازده امامی، اما سنی مذهب‌ان و سایر فرقه‌های کوچک اسلامی، مسیحیان، یهودیان، و زرتشتی‌ها نیز بخشی از جمعیت‌اند و در مجلس، نمایندگان خاص خود را دارند. در بیشتر شهرهای بزرگ ایران دست کم یک کلیسا، کنیسه یا آتشکده وجود دارد. بهائیان تنها فرقه‌ای هستند که از نظر دینی و سیاسی تحت پیگرد جمهوری اسلامی‌اند و هر چند این سه میلیون بهایی، از شیعه جدا شده‌اند اما به عنوان بدعت‌گذار تلقی می‌شوند و از حقوق سیاسی برخوردار نیستند.

ایران از نظر سیاسی هم تنوع دارد. و به رغم این باور کلیشه‌ای که ایران از انقلاب به بعد تغییری نکرده باید گفت این جامعه از زمان فرار شاه به بعد دستخوش تحول عظیمی شده. از بعضی جهات شباهتی به آن روزها ندارد و یکی از دلایل آن این است که سرسختگیری‌های اولیه انقلاب در زمینه لباس پوشیدن و لاک نزدن ناخن‌های خانم‌ها سست‌تر شده است. ایران در این ۲۰ سال آن‌چنان عوض شده که من هم تصمیم گرفتم کتابی در این باره بنویسم و



این رویداد فوق‌العاده را در چشم‌اندازی گسترده‌تر در تاریخ معاصر قرار بدهم، بنابراین با نخستین کتابم درباره انقلاب ایران در دههٔ نخست تفاوت دارد. آن کتاب، وقایع‌نگاری رویدادها و چهره‌های کلیدی بود و تحلیل‌ها از خود من بود.

این کتاب، سیر و سفری انسانی به عمق ۲۰ سال انقلاب ایران است. دربارهٔ سرزمین و مردمی است که بر روی هم ایران را می‌سازند. به مسائل مبرم زندگی اجتماعی ایرانیان می‌پردازد. از عشق به خانواده تا آزادی بیان، و از اصلاح دینی و حقوق زن تا فرهنگ و اقتصاد را در برمی‌گیرد.

این بار ایرانیان خودشان حرف می‌زنند و از اندیشه‌ها، تجربه‌ها، رؤیاها و محرومیت‌ها می‌گویند. موضوع‌ها و سرگذشت‌های فردی به خوبی نشان می‌دهد تنها حکومت دینی و روحانی جهان معاصر چگونه روی کار آمد. و انقلاب در انقلاب چگونه به ایران کمک کرد تا دولتش بیشتر متجدد و کمتر دینی باشد. کتاب، نگاهی هم به آیندهٔ جمهوری اسلامی دارد.

فهم و درک ایران آن‌چنانکه زمانی تصور می‌رفت، یا خارجیان این طور فکر می‌کردند، چندان ساده و آسان نیست و با در نظر گرفتن تاریخ، موقعیت و منابع ایران، اهمیت کنونی کشور از زمان شاه کمتر نشده است. نظام تغییر کرده اما ایرانیان عوض نشده‌اند. کتاب حاضر به این امید نوشته شد که در سیر و سفر شخصی به بیست سال انقلاب تاریخ‌ساز ایران به خارجیان کمک کند آنچه را که هست ببینند نه آنچه را که می‌خواهند.



## فصل یکم

### آخرین انقلاب بزرگ

چنان رویدادی هرگز تا بدین پایه گریزناپذیر و  
در عین حال تا این حد کاملاً غیرقابل پیش‌بینی  
نبوده است.

آلکسی دو تو گوئل  
درباره انقلاب فرانسه

ما آن چنان جریان فکری تازه و قدرتمند و  
آن چنان نهضت مردمی قوی به وجود می‌آوریم که  
حاصل آن، استقرار حکومت اسلامی باشد.

آیت‌اله خمینی

درکنار بزرگراه پر از دود و غبار جنوب تهران، گنبد طلایی عظیمی سرتاسر  
افق را پوشانده است. گرمای بیابان پیرامون آن، گنبد را از دور، لرزان و چونان  
سراب نشان می‌دهد حتی در زمستان. چهار منارهٔ دوکی شکل در اطراف گنبد  
با حالتی موزون تلالو دارند.

آراسته‌ترین آرامگاه در ایران، و یکی از بزرگترین بناهای یاد بود در جهان  
اسلام در طی ۱۳ قرن گذشته بر مدفن آیت‌اله روح‌اله خمینی ساخته شده. او  
در سال ۱۳۶۷ بر اثر حملهٔ قلبی درگذشت. ایرانیان ناراضی در آن زمان شکوه  
می‌کردند که هزینهٔ بنای آرامگاه بیش از بودجهٔ سالانهٔ شهر ۱۳ میلیونی تهران

بوده است. برعکس، ایرانیان علاقمند به آیت‌اله، مباحثات‌کنان می‌گفتند بنای آرامگاه از مسجدالحرام در مکه و آرامگاه پیامبر در مدینه هم با شکوه‌تر است.\* البته در این سخن یک پیام ضمنی وجود دارد. دیدار از آرامگاه آیت‌اله خمینی و بهشت زهرا در جوار آن، غالباً یک سنجه و معیار انقلاب بوده است. من در جریان هر دیدار از تهران به آنجا رفته‌ام. آخرین دیدارم بیست سال پس از انقلاب و یک دهه بعد از درگذشت آیت‌اله بود. در آن دیدار در صندلی عقب پیکان نشسته بودم. باد گرمی نزدیک بود روسری‌ام را با خود ببرد. صدای [دختران ادوئه‌ای] "اسپایس گرلز" از پخش تاکسی به گوش می‌رسید. به همراه دوستم لیلی، تصمیم داشتیم به دیدن یک نمایشنامه کم‌دی از مولیر برویم که در یکی از مراکز فرهنگی جدید تهران به اجرا در می‌آمد. ما با تأسف نتوانستیم اجرای ایرانی نمایشنامه بینوایان را تماشا کنیم. شش ماه پیش از آن، نمایش پایان یافته بود. و لیلی می‌گوید: ما به هر حال نمی‌توانستیم به تماشای بینوایان برویم چون به‌خاطر استقبال شدید مردم، بلیت‌ها همه پیش فروش می‌شد. با لیلی درباره‌ی آغاز دوباره‌ی دیدار توریست‌های امریکایی از ایران حرف زدیم و خندیدیم. یک گروه از اینها تازه به هتل لاله تهران آمده بودند. لاله، نماد شهادت در ایران امروز است که هتل سابق اینترکنتیننتال را به این نام می‌خوانند.

درست تا همین چند ماه پیش. دیوارهای تالار پذیرایی هتل لاله و اکثر هتل‌های تهران و دیوارهای راهروهای ورودی جمله‌ی مرگ بر امریکا به انگلیسی و با حروف بسیار درشت نقش بسته بود این نوع شعارها از سال ۱۳۵۷ و تسخیر سفارت امریکا بر سراسر دیوارهای آجری سفارتخانه به چشم می‌خورد و جمله‌ای از آیت‌اله خمینی که "ما امریکا را به‌سختی شکست می‌دهیم."

اما در آن بامداد دو دهه پس از انقلاب، به گروهی از توریست‌های

\* - برخلاف برداشت نویسنده، مرقد امام خمینی (ره) و حرمین شریفین نزد ایرانیان جایگاه خاص خود را داشته و هرگز قابل مقایسه با هم نمی‌باشند. (ناشر)

امریکایی چشم دوخته بودم که در تالار دوباره نقاشی شد. تا لاله گرد آمده بودند و قصد دیدار از آرامگاه آیت‌اله خمینی را داشتند.

ایران هم درست مثل دنیای پیرامونش در روند دگرگونی است. آن حرارت و اشتیاق اولیه، جایش را به مصلحت‌گرایی شدید داده که بخشی از آن، واکنشی است به تندروی‌های انقلابی روحانیت محافظه‌کار که کاسه صبر مردم را لبریز کرده بود. "حکومت الله" جایش را به امور روزمره دولتی می‌دهد اموری که بیشتر دنیوی است و راهش از دین جداست. گذر زمان به این فرایند تحول و دگرگونی کمک کرده است. دگرگونی را حتی در آرامگاه با شکوه امام هم می‌توان دید کسی که در سال ۱۳۵۷ حرکت پراکنده مردم را رهبری کرد. به عمر پادشاهی ۲۵۰۰ ساله پایان داد و طی دهه بعدی نشان داد که چه نظامی را می‌خواهد جایگزین آن سازد.

فضای زیر گنبد با عظمت است. ستون‌ها، دیوارها و تمامی داخل فضا از مرمر سفید پوشیده شده که نور چلچراغ‌ها در آنها بازتاب می‌شود و به محوطه قبر، فضایی مملو از احساسات می‌بخشد. قالی‌های دستباف ابریشمی ایرانی با طرح‌های زیبا از گوشه و کنار کشور به آرامگاه هدیه شده و کف صحن را پوشانده است.

در مرکز محوطه قفس گونه این فضا اتاقک شیشه‌ای بزرگی به اندازه یک اتاق واقع شده. و پوشش سبزی - به رنگ [سمبلیک] اسلام، رویش را پوشانده است در زیر آن، آیت‌اله خمینی آرمیده و سنگی مرمری به بلندی حدود دو متر روی قبر قرار دارد که آنهم روکشی سبز دارد. در کنار این قبر، قبر سنگ مرمری کوچکتر احمد فرزند آیت‌اله واقع شده که در سال ۱۹۹۵ درگذشت. علت مرگ او بیماری قلبی اعلام شد اما با توجه به اینکه او در سال‌های دهه چهلیم زندگیش بود شایعه‌های گوناگونی درباره مرگ او میان مردم رواج یافت. دیواره‌های مقبره با شبکه نقره‌ای پوشانده شده... در هر طرف دیواره منفذی است که می‌توان پول‌های نذری را به داخل مقبره انداخت. پول زیادی در داخل محوطه ریخته شده است.

در داخل گنبد هشت گوشه پنجره‌های عظیم به صورت لاله‌های قرمز با برگ‌های سبز به شکل هنرمندانه‌ای تعبیه شده که به سبک مدرنیستی "سیب بزرگ" شهر نیویورک است. لاله در ایران یک گل ملی و نماد شهادت است.

آرامگاه با همه عظمتش مکان خالی از تشریفات است که مقدم خارجی‌ها و غیر مسلمانان هم گرامی است. و بر خلاف مسجدها، زن و مرد در اینجا در کنار هم هستند هر کس که وارد محوطه زیر گنبد بشود چه از روی احترام و چه از راه کنجکاوی، پیش از همه نظرش به مقبره جلب می‌شود. وقتی من وارد شدم یک زن میان سال در حالی که دعا می‌خواند و گریه می‌کرد ضریح فلزی را با دست‌های حنا بسته‌اش چسبیده بود. و بعد هم در خارج از محوطه به اعضای خانواده پیوست که ناهارشان را دسته جمعی صرف کنند.

در محوطه آرامگاه، مردم گروه گروه نشسته بودند، غذا می‌خوردند، گپ می‌زدند و کودکان و نوجوانان هم با جوراب روی سنگ‌های مرمری سر می‌خوردند. دو نوجوان فوتبال بازی می‌کردند. تک و توکی مردان جوان و تنها به دیوار تکیه داده و چرت می‌زدند.

در بیرون ساختمان گنبد، محوطه بسیار پهناوری است که جو آن کاملاً اجتماعی است و حالت مهمانسرا را دارد. در یک طرف، چای‌خانه‌ها چای و شیرینی عرضه می‌کنند و در طرف دیگر، دکه‌هایی است که یادگارهای ایران، حوله، تی شرت، حلقه انگشتری، پوستر و پرده‌های حصیری با تمثال آیت‌اله خمینی، کاست نوار صدای او و آخرین وصیت نامه‌اش را به زبان‌های فارسی، انگلیسی، فرانسوی، آلمانی و عربی به فروش می‌رسانند. در یک پوستر بخشی از وصیت نامه، چاپ شده و آیت‌اله خمینی را در حالی که بر بال رنگین‌کمان به بهشت می‌رود نشان می‌دهد: "با قلبی آرام و مطمئن، با روحیه‌ای شاد و امیدوار به رحمت الهی، شما خواهران و برادران را به سوی مقصد ابدی ترک می‌کنم..." فروش تی شرت‌ها بسیار چشمگیر بود. پول‌هایی که روی قبر ریخته می‌شود و نیز در آمد ناشی از فروش دکه‌ها و چای‌خانه‌ها صرف تعمیر و گسترش آرامگاه می‌شود. هم اکنون توسعه بنای آرامگاه در جریان است و